

تماشاخانه

احسان گنجی | کارتون‌نویس | ehsanganjil58@gmail.com



پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتصد و شصت و پنجم



سرعت افزایش سالمندان، ۳ برابر رشد جمعیت کشور است

جوانان: پیر نیستیم فشار زندگی چروکمون کرده!

◀ یک زوج جوان: همین جوری بر نامه‌ری همامون خوب پیش بره قبل از ۵۰ سالگی می‌تونیم بچه‌دار بشیم!
◀ یک خواننده: مبر ز موی سپیدم گمان به عمر دراز / جوان با اجاره خانه دادن پیر می‌شود گاهی!
◀ سالمندان: یعنی به ازای هر سه نفر مون، به نفر رومی‌تونیم و تومرو بلند کنیم جاش بشینیم؟!
◀ یک مسئول: آمادگی داریم همین مدارسی که وجود دار در به خانه سالمندان تبدیل کنیم!
◀ مدیر عامل بهشت زهرا: البته قبیل از مردن به ظرفیت منم فکر کنید!
#پیریم_و_پیریم_میلرزیم... #عاقبت_به_خیر_شیم #شهر ونگ



شهر فرنگ | آنجل بولیگان | کارتون‌نویس



شهر ونگ

شهر زیبا

پاسخ به سوالاتی در مورد فضولی

حسام حیدری
طنز نویس

همانطور که انتظار می‌رفت باز خوردهای متن چند روز پیش با موضوع «چگونه در زندگی دیگران فضولی کنیم» بسیار خوب بود و پیام‌های بسیاری از سراسر کشور به دستم رسید به این مضمون که: «آقای حیدری... آقای حیدری... ما می‌خواهیم بیشتر از قبل تو زندگی بقیه فضولی کنیم. لطفاً بیشتر راهنمایی‌مون کنید» و به این خاطر در این شماره به چند سوال رسیده در مورد فضولی کردن پاسخ می‌دهم:

• با سلام: من به مشکلی تو زمینه فضولی کردن دارم. هیچ‌کدام از فامیل‌هامون درخواست‌های دوستیم رو تو شبکه‌های اجتماعی تأیید نمی‌کنند. من از نظر روحی واقعا احتیاج دارم که پست‌هاشون رو ببینم و سراز کارشون در بیارم. لطفاً راهنمایی کنید.

• با سلام خدمت شما. بهترین روش برای حل این مشکل این است که موضوع را خیلی صریح به آنها بگویید. مثلاً وقتی خانه‌شان میهمان هستید، باصدا بلند بگویید: «استی دختر خاله چرا منو تو اینستاگرام اکسپت نمی‌کنی؟ نکنه نمی‌خواهی من پست‌ها رو ببینم؟» این کار باعث خجالت کشیدن او در جمع می‌شود و بقیه فامیل را هم برای سرچ کردن و پیدا کردن اکانت او ترغیب می‌کند. در صورتی که این روش جواب نداد، اکانت فیک بسازید و با آن اکانت درخواست دوستی بدهید و به زور وارد شوید. اگر باز هم به درخواست شما توجهی نشد، چاره‌ای ندارید جز استفاده هکر. موفق باشید.

• سلام. چندوقت پیش بدون هیچ قصد و نیتی و فقط از روی فضولی به همه بچه‌های فامیل که می‌دونستم امسال کنکور دادن رنگ زدم و از شون رتبه کنکور شون رو پرسیدم ولی الان متأسفانه فهمیدم که چندتا شون دروغ گفتن و رتبه واقعی شون رو بهم نگفتن. خیلی ناراحتم و واقعا احساس بدی دارم. چی شد که ما انسان‌ها این جوری شدید؟ چرا آن قدر راحت به هم دروغ می‌گیم؟

بله، متأسفانه اخیراً اخلاق بدی در بین بعضی از جوانان نسل جدید تسری پیدا کرده و آن هم اخلاق ناپسند دروغ‌گویی است. برای من عجیب است که چرا جوان‌ها به عواقب دروغ‌گویی و تأثیر بدی که روی روحیه اطرافیان‌شان دارد، توجهی نمی‌کنند. خوب وقتی یکنفر از شما در مورد رتبه کنکور تان می‌پرسد چرا جواب نادرست می‌دهید؟ یک لحظه با خودتان فکر نمی‌کنید که شاید این آدمی که سوال کرده روی حرف شما حساب باز کرده و رفته تو کل فامیل رتبه شما را پخش کرده. فکر آبروی سوال‌کننده نیستید؟ واقعا که زشت است.

• با سلام خدمت صفحه شهرونگ و کارشناس محترم برنامه. مدتی است که می‌خوام تو کار یکی فضولی کنم و از زیروم زندگی‌ش مطلع بشم ولی هیچ راهی برای نزدیک شدن بهمش پیدا نمی‌کنم. شما چه روشی رو پیشنهاد می‌کنید؟

برای نزدیک شدن به طعمه راه‌های بسیاری هست که من تو کتاب «نگاهی به فضولی سیستماتیک: تکنیک‌ها و روش‌ها» مفصل در موردش نوشته‌ام که می‌تونید به آن مراجعه کنید ولی عجالتاً می‌تونید از دوروش: «استی دیشب خوابتو دیدم» و «هر روز یکی رو تو مترو دیدم عین تو بود» برای باز کردن سر صحبت و نزدیک شدن به طعمه‌هایتان استفاده کنید. توجه کنید که این دوروش فقط برای نزدیک شدن است و پس از آن به محض سین شدن پیام‌تان باید سوالات فضولی خود را پشت سر هم بپرسید. امیدوارم راهگشا باشد.



خیلی سال پیش، در چنین روزهایی!

جنگ بر سر تریاک! | شهاب‌نبوی | یک هم‌چنین موقع‌هایی در سال ۱۸۳۹ جنگ اول تریاک شروع شد. به گفته مورخان این جنگ، نخستین جنگ در جهان بود که یک طرفش عملی‌ها قرار داشتند. قضیه از این قرار بود که انگلیسی‌ها وقتی به چین رفتند، متوجه شدند که چینی‌ها خیلی تند حرف می‌زنند و خیلی تند راه می‌روند و کلاً خیلی تندروری دارند. طبق معمول که همیشه در طول تاریخ نسبت به دیگر ملل نقشه‌ها داشتند، در سفرهای بعدی برایشان تریاک بردند. نکته گنگ تاریخی در این جاست که هندی‌ها ادعا می‌کنند این تریاک که عازم چین شده حاصل دسترنج آنها بوده است. به‌رحال چینی‌ها یک روز به خودشان آمدند و دیدند که برای دو مقلات تریاک دارند دیوار چین را به یک انگلیسی دیوار دوست می‌فروشند. برای همین ناگهان متحول شدند و از همان سیخ و سنگی که برای استعمال مواد استفاده می‌کردند، اسلحه ساختند و شروع به جنگ با ساقی چین یا همون دولت فخیمه انگلستان کردند. جنگ توی ساعات اولیه که چینی‌ها هنوز نشسته بودند، خیلی خوب و به نفع آنها پیش می‌رفت تا این که خماری بر چینی‌ها عارض گشت و پایان جنگ نامشخص ماند.

روزنوشته‌های برزو

بیهودگی
شروع کرده به گریه کردن. والا من باید گریه کنم با این ژل ارزون قیمت چسبناکی که به موهات زدی. آگه مثل ما، اینارو مادرشون سر هفت ماهگی ول می‌کرد و می‌رفت چکار می‌کردن؟ آگه کلا باباشون رو نمی‌دیدن چه بلایی سر روحیات ظریف باب انقراضشون می‌ومد؟ حتما له میشدن زیر بار عقده‌های کودکی. دیدم با لیس زدن کار این یکی راه نمی‌افته، رفتم به عناب از روی میز برداشتم با دست شوتش کردم. گنده‌بک اولش نگرقت قضیه رو. یکی دوبار دیگه که براش شوت کردم فهمید و پاشد افتاد دنباله عناب. چهار دست و پا نشست و جواب پاسکایم رو داد. دست‌هاش از شوق می‌لرزید. همیشه دلم می‌خواست به حیوان خونگی داشته باشم، البته نه به این حجم. یه ایگوانایی، خرگوشی، ببری، بوزپلنگی، گنده‌بک مثل بچه آهویی تازه راه افتاده جست می‌زد و دنبال عناب شلنگ تخته مینداخت توی پذیرایی. توی چشم‌هاش می‌خوندم که دلش می‌خواست صبح بیدار بشه و ببینه تبدیل شده به یه گربه پرشین موفق با چشم‌های قی کرده و نگاهی عبوس.

نگاه کردم به اسباب بازی و یه نگاه به گنده‌بک خوشحال، بعد جست زدم روی این آشیز خونه و چشم‌هام رو بستم. به زبان قراردادی بین خودمون معنی این کارم میشه: قدری اشتباه کردی و آب هم قطعه عزیزم!
وقتی دید با اسباب‌بازی کاری ندارم، خودش دراز کشید روی زمین و خیره به یکی از گل‌های قالی، هی با دست توپ‌ها رو قل داد. چرا با خودت اینکارو می‌کنی مرد؟ پاشو برو زومبایی، ایروبیکی چیزی ثبت نام کن از ایسن دل‌مردگی دربیای، با چهل تا مرد تیپیکال ایرانی که با سرهای طاس دارن خودشون رو تکون میدن ببر بالا پایین و سالن رو غرق کن در عطر گل پژمرده کن خودت. یه چهار تا کارگاه مثبت اندیشی و راز و آنتونسی رابینز ثبت‌نام کن.
گنده‌بک هی توپ رو قل داد و نفس عمیق کشید و آخرش دیدم چشماش دارن اشکی می‌شن. چه کنم که قلب مهربونم برای این جاندار عظیم همه چیز خوار می‌تیه. پریدم پایین و رفتم به کم موهاشو لیس زدم که دیدم هار هار